

جلسه ی پانزدهم

۲	مقدمه
۲	اصالة الحقیقه و معنای تذکر
۳	مراتب معارف و شناخت های انسان
۳	۱. سرمایه درونی
۳	۲. علم اجمالی و ارتکازی
۳	۳. تفصیلی و بالفعل
۴	میزان توجه به معلومات
۴	تفاوت مرحله سوم با مراحل دیگر
۵	رابطه تذکر و غفلت
۵	تذکر و بررسی آیه فطرت
۶	نسیان در آگاهی های بالفعل
۶	شناخت های ناخود آگاه انسان
۷	تذکر به معنای تعلیم
۷	دین، سرمایه معلوماتی انسان
۸	تحلیل نسیان انسان
۸	کاربرد ذکر در قرآن
۹	ارتباط نسیان با «لاتعلمون شیئا»
۹	آگاهی های یکسان بشر
۱۰	انواع ناهشیار انسان
۱۱	تفاوت آیه «ذکر» با آیه «یحول»
۱۱	بررسی آیات نسیان و غفلت

- ۱۲..... نسیان؛ مقابل تذکر
- ۱۳..... مفهوم اصلی نسیان
- ۱۳..... تفاوت نسیان و غفلت
- ۱۳..... نقطه مقابل معلومات انسان
- ۱۴..... معانی اصلی لغت نسیان
- ۱۴..... معنای خاص و عام نسیان
- ۱۵..... ارتباط جهل، نسیان، غفلت و ذکر
- ۱۵..... نسیان به معنای بی اعتنائی به شیء
- ۱۶..... فراموشی معرفتی در انسان
- ۱۶..... مفهوم نسیان در مقایس
- ۱۷..... نسی به معنای ترک شیء

مقدمه

بحث ما در ارتباط با آگاهی‌های پنهان در وجود آدمی به مجموعه ای از آیاتی است که به مبحث تذکر مرتبط است و بخشی از این آیات کثیره‌ای که در باب تذکر و یادآوری وارد شده است، با آگاهی‌بخشی‌های ابتدایی نسبت به اصول و مبانی اصلی این و معارف دینارتباط دارد. با این فرض که حداقل بخشی از این آیات شامل آگاهی-بخشی نسبت به معارف ابتدایی و نخستین دین است، باید بررسی و دقت نموده و ببینیم که این تذکر به معنای حقیقی یا مجازی است.

اصالةالحقیقه و معنای تذکر

طبیعی است که بنابر اصاله الحقیقه باید ما تذکر را بر معنای یادآوری ثانویه و بر پایه‌ی یک علم و آگاهی که وجود دارد حمل کنیم، مگر این که امکان حمل بر این معنای حقیقی نباشد که البته وجود دارد، اگر این دو سه مقدمه

را مفروض گرفتیم که تذکر و ذکر یا تذکره و تذکر اولاً در آگاهی بخشی اولیه و بیدار سازی اولیه و نسبت به معارف اولیه کار رفته است، و ثانیاً تذکر هم به معنای حقیقی آن به کار می‌رود.

نتیجه‌ای که این مقدمات می‌دهد این است که در وجود آدمی یک شناخت معرفتی نسبت به این معارف وجود دارد که به خاطر آن تذکر در این جا به کار رفته است، اما این که نوع این معارف و شناخت‌ها چگونه معارف و شناخت‌هایی است که وجود دارد، تنبه و توجه به آن احیاناً وجود ندارد. این مراتبی دارد و در این آیات این مراتب تعیین نشده است.

مراتب معارف و شناخت‌های انسان

۱. سرمایه درونی

یک مرتبه‌ی از وجود این معارف و شناخت‌ها به عنوان سرمایه‌های درونی انسان که مورد توجه نیست و دین و قرآن و کتب و رسل آن را به ذکر می‌آورند، یک مرحله و مصداقش این است که این آگاهی‌ها بالقوه وجود دارد، که با ارسال رسل و انذار کتب این قوه‌ها به فعلیت مبدل می‌شود، این یک مرحله است که در این نوعی از تجوز وجود دارد، برای این که فرض این است که این مقدمات است ولی نتیجه نیست.

۲. علم اجمالی و ارتکازی

مرحله و مصداق دومش این است که این آگاهی‌ها مقدمات و نتیجه‌اش وجود دارد اما این علم، علم اجمالی و ارتکازی است نه علم بالفعل به این معنا که علمش وجود دارد اما علم به علم نیست و حالت اجمال دارد، این یک مرحله است که در این جا ظاهراً تجوزی وجود ندارد.

۳. تفصیلی و بالفعل

مرحله‌ی سوم و نوع سومش این است که این آگاهی‌ها وجود دارد، بالفعل و تفصیلی است یعنی بدون این که انذار کتب و ارسال رسل و تنبه و تنبیهات بیرونی باشد در وجود انسان به طور بالفعل هم است و در همین عالم پیدا شده است، این هم نوع دیگر که تذکر در این جا کمی شفاف‌تر کردن آن مسئله است و کشاندن آن آگاهی به قلمرو

عمل و التزام و امثال این‌ها، علم و آگاهی و بالفعل و تفصیلی است اما دامنه‌اش به سمت التزام و عمل و مسائل نیست.

این یک مصداق است که وقتی گفته می‌شود تذکر می‌دهد یعنی یک چیزی وجود دارد، احياناً هم این آگاهی موجود است، اما این آگاهی برای این که مبدل به التزام شود، نیاز به این دارد که شفاف‌تر شود و توجه کامل‌تری وجود داشته باشد تا مبدل به التزام و مسائلی از آن قبیل شود، که در واقع امر موجود بالفعل و به نحوی هم تفصیلی است اما نیازمند شفافیت بیشتر است، برای این که مبدل شود به عمل و التزام و ...، این هم یک مرحله که در حقیقت در یک مرحله بالفعل نبود و این عوامل آن را بالفعل می‌کند. در مرحله‌ی دیگر بالفعل است ولی این بالفعل حالت اجمال و ابهام دارد، و این مبدل به تفصیلش می‌کند.

میزان توجه به معلومات

مرحله‌ی سوم این است که بالفعل و بالتفصیل است. اما شائبه‌ای از ابهام در او وجود دارد، این ایضاح بیشتری به او می‌دهد، به خاطر این که معلومات ما حتی آن معلوماتی هم که در نفس ما وجود دارد و نمی‌شود بگوییم منسی است در عین حال میزان توجهات ما به معلومات ما در یک درجه نیست، این روشن است و کم و بیش هم در روان شناسی و ... گفته شده است.

میزان توجه ما در یک سطح نیست و مراتب دارد، چیزهایی گاهی است که نیست و جزء آن است، گاهی است که بالفعل است ولی بالاجمال است، گاهی بالتفصیل هم است، همین معلومات بالتفصیل ما همیشه در یک درجه‌ای از وضوح از حیث توجه و تنبه نیست و درجات دارد، بالوجدان هم همین طور است خیلی چیزهایی که ما می‌دانیم و منسی و حتی مغفول هم نیست و علم به علم داریم و موجود است اما درجه‌ی وضوح مراتب دارد، می‌شود واضح‌تر و مفصل‌تر شود.

تفاوت مرحله سوم با مراحل دیگر

تفاوت این مرتبه با دو مرتبه‌ی قبلی، به خصوص تفاوت این سه مرحله این است که در یک مرحله اصلاً بالفعل نیست، بالقوه است.

در یک مرحله بالفعل است ولی بالاجمال است. در یک مرحله بالتفصیل است ولی می‌خواهد وضوح بیشتری دهد. آن وقت این مرحله‌ی سوم هم که تذکر می‌تواند آن را هم شامل شود، خود این دو نوع می‌شود، گاهی این

آگاهی‌های موجود یا به عبارت دیگر هر یک از این دو مرحله‌ی اخیر می‌تواند دو قسم باشد، گاهی است که آگاهی‌های موجود آگاهی‌هایی است که می‌گوییم خود بشر در همین دنیا پیدا می‌کند، دین آن را تقویت و مفصل و موجهش می‌کند، ممکن هم است که بگوییم این آگاهی‌ها، آگاهی‌هایی است که از دوره‌ی قبل با انسان وجود دارد و مربوط به خلقت آدمی است، حتی قبل از وجود او، بنابراین که نظریاتی درباره‌ی روح بپذیریم که یک نوع تعینی قبل از تعلق بدن داشته است. این مواردی است که در این جا می‌تواند مشمول آیه باشد.

رابطه تذکر و غفلت

اگر بخواهیم خیلی دقیق این مفهوم تذکر را به معنای مقابل غفلت و نسیان قرار دهیم، باید همان حالت میانه را بگیریم یعنی بگوییم این مجموعه معارف و شناخت‌ها وجود دارد و بالفعل هم است منتها توجه به آن نیست، حالت مبهم در ذکر نیست، این در واقع به ذکر می‌آورد، مجموعه معلوماتی که بالفعل وجود دارد و با عامل بیرونی از حالت نسیان مبدل به حالت ذکر می‌شود، که اگر بخواهیم مفهوم دقیقش را بگوییم باید این را بگوییم، این به این معنا است که این آگاهی‌های ما نسبت به خدا و معاد و خیلی از این معارف و بنیادهای دینی است.

این موارد یا از مرحله‌ی قبل از خلقت با ما آمده است یعنی تعلق جسم به روح آمده است، یا بعد از تعلق این‌ها خودجوش پیدا شده است، منتها حالت نسیان دارد و خیلی وقت‌ها این مبدل می‌شود با عوامل خارجی یعنی عوامل قرآنی و عوامل دینی این را از غفلت و نسیان به ذکر می‌آورد، آن حالت را فقط می‌تواند این آیه شامل شود، با کمی باز کردن این مفهوم می‌توانیم مصداق بالقوه و یا که صورت اول بود یا صورت اخیری که در ذکر است ولی عمیق نیست، این‌ها را بتواند شامل شود.

بعید نیست که بعضی از این آیات قرائتی در آن‌ها است که وقتی می‌خواهد بگوید تذکر بده یعنی می‌خواهد این را خوب در ذکر حفظ کند و شفاف کند و به آن وضوح ببخشد ولی در عین حال معنای حقیقی‌اش آن می‌شود، این حاصل مجموعه‌ی احتمالاتی است که بیان شد.

تذکر و بررسی آیه فطرت

بنابراین ما می‌توانیم به دلالت التزامی یا اقتضا این طور بگوییم یعنی الان مجموعه‌ی این آیات اگر بخواهیم پایبند به اصاله الحقیقه باشیم و بگوییم شمول نسبت به بنیادهای اعتقادی هم دارد با آن مفروضات، باید بگوییم قدر مسلم آیات این است که می‌گوید بشر دارای معرفت‌هایی است که نسبت به اصول و مبانی دینی که به صورت بالفعل

هم این معرفت‌ها وجود دارد و دین این معرفت‌های بالفعل را که غالباً پرده‌ی نسیان و غفلت بر آن عارض می‌شود آن را در ذکر قرار می‌دهد.

نسیان در آگاهی‌های بالفعل

دلالت اقتضایی این آیات نزدیک به بحث فطرت می‌شود که آن را بعد بحث خواهیم کرد، «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» یا «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، این‌ها با آن آیات همه از یک خانواده می‌شوند یعنی یک چیزی که در آن جا به دلالت مطابقی در آیاتی مثل فطرت و امثال این‌ها تبیین شده است، این جا بر اساس آن دین آمده است و تذکر می‌دهد و دلالت اقتضایش این است که آگاهی بالفعلی در انسان نسبت به خدا و معاد را همین موارد اصلی که تذکر به آن‌ها تعلق گرفته است، یا با اصول اخلاقی و کلیاتی که در حوزه‌های اخلاقی، گاهی این تذکر به کار رفته است، آگاهی بالفعلی سِوَاءُ بِالْإِجْمَالِ أَوْ بِالتَّفْصِيلِ در انسان وجود دارد که این آگاهی غالباً در معرض نسیان و غفلت است و کار قرآن و پیامبر و اولیای الهی و کتب آسمانی این است که این آگاهی‌های بالفعل که در محاق نسیان و غفلت می‌رود این‌ها را واضح کند و در ذکر بیاورد، این قدر مسلم آیه است.

بنابراین که ما بگوییم شامل اصول و معارف اساسی دین این آیات می‌شود که از خدا و پیغمبر که قطعی است و بنابر این که تأخذ بر اصالة الحقیقه بخواهیم داشته باشیم و تدر را در معانی مجازی نبریم، با این دو اصل باید بگوییم از میان این فروزی که بیان کردیم، دو فرض قطعاً در آیه است، یعنی ما شناختی نسبت به این اصول داریم، بالفعل، اما می‌توانیم بگوییم این شناخت بالاجمال است یا بالتفصیل است، این شناخت بالاجمال و بالتفصیل در یک محاقی از نسیان و غفلت می‌رود و دین این‌ها را ایضاح می‌کند و تذکر می‌دهد و در ذکر انسان می‌آورد.

شناخت‌های ناخود آگاه انسان

دین می‌گوید مجموعه از ذخائری و آگاهی‌ها و شناخت‌هایی است که در بسیاری از مواقع حالت ناخودآگاه دارد، نسیانش هم همیشه یک نسیان سطحی نیست، این اعم است، نسیان‌های سطحی یا عمیقی در مورد آن‌ها وجود دارد که عوامل دینی این‌ها را در ذکر می‌آورد.

علاوه بر این که دلالت اقتضا بر آگاهی‌های بالفعل دارد، حالا بالاجمال أو بالتفصیل، که در محاق نسیان و غفلت قرار می‌گیرد و دین آن را به ذکر می‌آورد، علاوه بر این نکته توجه داریم به این که این نسیان هم اطلاق دارد یعنی

مقابل این تذکر یک نسیان و غفلی است، این نسیان و غفلت می‌تواند یک نسیان و غفلت سطحی باشد، عمیق باشد، احياناً بشود به آن اطلاق ناخودآگاه کرد و به صورت خیلی جدی پنهان باشد، یا این که پنهان سطحی باشد که همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود و واقعاً هم درجات و مراتب دارد.

تذکر به معنای تعلیم

نتیجه‌ی این بحث این است که این دو قسم را قطعاً می‌گیرد، بقیه‌ی اقسام، آن جایی که بخواهیم بگوییم این‌ها حالت بالقوه دارد، آن یک حالت تجویزی دارد، بخواهیم بگوییم که تذکر در این جا به معنای تعلیم به کار رفته است، این‌ها حالت‌های مجازی است و اصاله الحقیقه می‌گوید باید معنای حقیقی را بگیریم و اگر معنای حقیقی بگیریم همین دو قسم را یعنی آگاهی بالفعل بالاجمال یا آگاهی بالفعل بالتفصیل است که در هر دو حال این‌ها در غفلت و نسیانند، این‌ها وجود دارد، این آیات می‌گوید ما آن را از غفلت یا نسیان به سمت ذکر می‌آوریم، دلالت اقتضای این آیه دو سه مطلب است، یک آگاهی‌ها وجود دارد و این دلالت اقتضایش است.

دین، سرمایه معلوماتی انسان

دلالت اقتضای دومش هم این است که این آگاهی‌ها در یک محاقی از نسیان و غفلت می‌تواند باشد یعنی ممکن است نوعی حالت ناخودآگاه پیدا کند، وجود دارد ولی در خودآگاه نیست، اما البته این ناخودآگاهی است که می‌شود تبدیل به آگاهی شود، از آن ناخودآگاهی‌هایی که احياناً بعضی از اقسامش در روان شناسی گفته می‌شود، یعنی تذکر بدون این دو چیز معقول نیست، تذکر بالمعن الحقیقی بدون این که بگوییم یک آگاهی‌های بالفعلی وجود دارد و دوم این که نسیان و غفلت بر او عارض می‌شود، نمی‌شود و این همان دلالت اقتضا است یعنی ترکیب این آیات و تذکر مبتنی بر این است که این مجموعه معارف و اصول اساسی دین هم سرمایه‌ی موجودی است و هم این که این سرمایه حداقل در احوالی از حالات انسان حالت ناخودآگاه پیدا می‌کند و نسیان و امثال این‌ها بر آن حاکم است. پس با دلالت اقتضا این دو چیز از آیات در آمد، هر دو رکنش در آیات دیگر به صراحه مطرح شده است، این جا ما به دلالت اقتضا درآوردیم، هر دو رکنش در آیاتی به صراحت و با مدلول مطابقی آمده است، رکن اول و مفروض اول که به دلالت اقتضا از تذکر به دست آوردیم، آگاهی‌های موجود است، فطرت و آیه‌ی **أَفِ اللَّهُ شَكُّ** و آیاتی از این قبیل همین را می‌گوید و می‌گوید یک چیزهایی در درون انسان موجود است ولو این که منسی باشد

تحلیل نسیان انسان

محور دومی که به دلالت اقتضا از این آیات درآوردیم که نسیان آدمی است، آن هم در آیات دیگری مطرح است که در بحث بعدی به آن خواهیم پرداخت؛ و این دسته ای از آیات نظیر آن دو آیهی قبل که مفصل بحث کردیم نشان دهندهی یک دنیای درونی و سرمایه های درونی موجودی دارد که احیاناً مورد غفلت و نسیان قرار می‌گیرد و در وجود انسان حالت پنهان پیدا می‌کند.

با توجه به این که این درجات نسیان و غفلت هم البته مقوله به تشکیک است و متفاوت است و این آیه همه‌ی آنها را شامل می‌شود. حالا یک کسی است که کمتر در معرض عوامل پنهان کننده‌ی این آگاهی‌ها است، خیلی سریع می‌تواند «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلٰى نُورٍ» النور / ۳۵ یکی است که خیلی خفا دارد و «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»، این آیات همه‌ی آنها را شامل می‌شود.

کاربرد ذکر در قرآن

وقتی در قرآن راجع به معارف دینی وقتی تعلیم را آن جا ببینید، می‌بینید که کاربرد تعلیم زیاد نیست ولی وقتی که در تذکر بیابید حدود سیصد مورد واژه‌ی تَذَكَّرُونَ و تَذَكَّرَ و ذَكَرَ و امثال این‌ها به کار رفته است، که باز می‌خواهد بر همین بعد قصه تأکید کند.

این‌ها نتایج این بحث ما است که البته یک نگرش نظام وار سیستمی هم در این جا می‌بینید که این مجموعه‌ی منظومی می‌شود آیات فطرت، آیه ذر، «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»، مجموعه‌ی این‌ها ببینید و به سمت تذکر بیابید، می‌بینید همه‌ی این‌ها همدیگر را تأیید می‌کند که اصول دینی و معارف اصلی دین، این‌ها مجموعه ای است که ذخائرش در وجود آدمی است، که باید بالفعل هم باشد منتها بالاجمال یا بالتفصیل و به شکل این‌ها ممکن است حالت نمان پیدا کند ولی می‌تواند در معرض نسیان و غفلت قرار بگیرد.

این مجموعه همدیگر را تعیین می‌کند و شکل منظومه‌ای و مجموعه ای پیدا می‌کند و طبیعتاً این نگاه روی انواع طراحی‌ها و برنامه ریزی‌های تربیتی و مسائلی از این قبیل تأثیر دارد، همان طور که به تدریج در مباحث آینده این بحث خود را هر چه بیشتر نشان می‌دهد و تأکید بیشتر قرآن بر این مسئله روشن است.

ارتباط نسیان با «لاتعلمون شیئا»

در این جا یک سؤال وجود دارد و آن این است که این مجموعه ای که یک منظومه تشکیل می‌دهد و به یک سرمایه های آگاهی های موجودی که در معرض غفلت و نسیان است اشاره می‌کند، این با آن آیهی «لا تعلمون شیئا» چه نسبتی دارد که این را بعد از این که آیهی فطرت و ضرع و ... از منظر بحث خودمان پرداختیم، این سؤال باقی می‌ماند که بعداً به آن خواهیم پرداخت. این‌ها نسبتش با «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» النحل / ۷۸ چه نسبتی است و همین طور سؤال این که نسبتش با «يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» البقرة / ۱۵۱، «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ»، چه نسبتی است، که بعداً به آن‌ها خواهیم پرداخت.

اصل قصه همان طور است یعنی تذکر هیچ وقت علت تامه نیست یا جزء اخیر علت تامه نیست، جزء اخیر علت تامه همان انتخاب شخص است و احیاناً عوامل دیگری هم مؤثر است. ما آن درجه را نمی‌خواهیم بگوییم، هیچ وقت ایضاح بیشتر به این معنا نیست که چنان ایضاحی که راه انتخاب را بر او ببندد، آن حد نمی‌توانیم بگوییم، برای این که آیات دیگر به صراحت آن را نفی می‌کند و همیشه جای انتخاب نهایی باقی است.

آگاهی های یکسان بشر

چیزی که این آیات می‌گوید و چون خطاب به همه‌ی بشر است و همه‌ی بشر می‌تواند مشمول این‌ها باشد این است که در همه‌ی بشر یک درجه ای از آن آگاهی نسبت به این معارف به صورت بالفعل، بالاجمال یا بالتفصیل، وجود دارد، اما این در عین حال می‌تواند مراتب داشته باشد، این حد از آگاهی‌ها باید بالفعل وجود داشته باشد تا این مفهوم تذکر یک مفهوم درست دربیاید اما این که این بالفعل وجود دارد، درجه‌ی اجمالش و تفصیلش، این‌ها تفاوت دارد، بالقوه نمی‌تواند باشد، این دلالت آیات تا این حد است، آن روایات را هم باید دید، در این حدش منافات ندارد، ممکن است در تفصیل مسئله هم باشد.

ما وقتی که می‌خواهیم بعد از این که فطرت و نسیان و این آیات چند گروه دیگر از آیات را بررسی می‌کنیم، یک بحثی در همان جمع این آیات که می‌آوریم، در ذیلش در ارتباط با کلیات و تفصیل هم خواهیم داشت که شاید یک مقدار با بحث شما هم ارتباط داشته باشد.

به دنبال این بحث ما یک گروه دیگری از آیات داریم که قبل از بحث فطرت آن را بیان می‌کنیم، آیات تذکر به دلالت اقتضا دو محور دیگر را اثبات می‌کند، این تذکر بدون آگاهی بالفعل و دوم در معرض نسیان بودن آن مفهوم و معقول نیست، ما نسبت به این رکن دوم، این را سرپلی قرار می‌دهیم که وارد گروه بعدی از آیات شویم، گروه دیگری از آیات وجود دارد که بحث نسیان در آن‌ها مطرح شده است و این که انسان به نحوی داشته‌هایی را فراموش می‌کند، در عین حال که دارد در وجود انسان پنهان می‌شود.

انواع ناهشیار انسان

نوعی از ناخودآگاه و ناهوشیار در این آیات وجود دارد، برای این که این تذکر حداقل در یک مواردی مصداق‌هایی در این عالم دارد، مصداقش هم جایی است که در کسانی، آن داشته‌ها همین طور در محاق است و در حالت نسیان و غفلت است و نوعی ناهوشیار است، منتها دو نوع ناهوشیار داریم :

یک نوع ناخودآگاهی که اصلاً نمی‌تواند به حالت هوشیار مبدل شود یا نمی‌تواند علم به علم پیدا کند تا در هوشیاری خود بیاید، البته این چنان چیزی را اثبات نمی‌کند، می‌گوید یک چیزهایی دارد که در وجود انسان است که در بسیاری از مواقع حالت ناهشیار و ناخودآگاه دارد و اما ناخودآگاهی که می‌تواند با عواملی مبدل به آگاهی و هشیاری انسان شود.

این‌ها بنابر آن تفسیری که بر اساس اصالةالحقیقه کردیم می‌گوید یک چیزهایی است که حتی بالفعل هم است یعنی همان هم که در حال نسیان است یک حالت بالقوه دارد، به این معنا این‌ها بالقوه است، یعنی مقدماتش را دارد ولی ترکیب کند و نتیجه بگیرد نرسیده است، این معنای اول در این جا بالقوه است یعنی وجود دارد ولی الان نیست، باید با یک عامل درونی یا بیرونی در خودآگاه قرار بگیرد.

بنابراین این آیه هم مثل آن دو آیه قبلی می‌گوید که یک ناخودآگاهی وجود دارد منتها آن دو آیه قبلی تفاوتش این است، آیهی حیلولة و آیهی سرّ و اخفا آن ناهوشیارها و ناخودآگاه‌هایی که عمیق است و حتی چنان پنهان است که ممکن است مبدل به هوشیار هم نشود، آن را هم می‌توانست شامل شود، ولی این ناخودآگاه‌هایی را

اثبات می‌کند که می‌تواند مبدل به آگاهی شود، این تفاوت را دارد، اما تفاوت نتیجه‌ی این آیه با آیات قبل این جا است، آن جا که آیه می‌فرماید سرّ و اخفا می‌تواند علی الاصول آن چیزهایی که در عالم درون انسان وجود دارد.

تفاوت آیه «ذکر» با آیه «یحول»

دو فرق این آیه با آن آیه دارد :

یکی این که آن آیات، آن اخفا یا آن که خدا حائل می‌شود، در درون است ولی حیلولة است، آن‌ها اولاً می‌تواند شامل ناهشیار قابل تبدیل به آگاهی شود و ناهشیار و ناخودآگاهی که نمی‌تواند تبدیل شود، چون بعضی از آن ناخودآگاه‌ها طوری که در این روان کاوی است.

آن چیزی است که خودش نمی‌تواند بفهمد اگر چنین چیزی باشد اطلاق دارد اما آن‌ها را هم می‌تواند شامل شود، آیه اثبات نمی‌کند که این طور یا آن طور است ولی اگر علم یا دانشی گفت این طور داریم همه‌ی اقسامش را می‌تواند شامل شود. اما آیات تذکر با آن‌ها تفاوت دارد، می‌گوید این چیزهایی است که قابل تبدیل است، در همین حد اثبات می‌کند.

دوم این که آن‌ها اعم از خیر و شر را شامل می‌شد، آن اخفا ممکن است شر باشد، ممکن است خیر باشد، آن حیلولة‌ای که انجام می‌شود ممکن است حالت شر داشته باشد یا خیر داشته باشد، اتفاقاً در مصادیقش در روایات یا اقوال مفسرین هر دو نوعش بود، اما در این جا طبعاً در حوزه‌ی امور خیر است.

بنابراین این آیات سوم که گروهی از آیات بود، این گروه از آیات دو دلالت اقتضا داشت و نتیجه‌اش ناهشیاری را فی الجمله اثبات می‌کند، اما با این تفاوت که اول این که این ناهشیار قابل تبدیل است و دوم این که در حوزه‌ی خیر است نه شرور، و ارتباطش هم با مجموعه‌ی آیات نسیان و آیات فطرت هم ارتباط منظومه واری بود که همدیگر را تکمیل و تأیید می‌کرد.

بررسی آیات نسیان و غفلت

گروه چهارم هم تک آیه نیست جمع و تعدادی از آیات است، آیات مربوط به نسیان و احیاناً غفلت است که عمدتاً آیات نسیان را شامل می‌شود، این نسیان یک بار است که نسیان‌های خیلی عادی و متعارف است، که ظاهراً

نمی‌توان به آن ناخودآگاه و ناهشیار گفت. به این ناخودآگاه و ناهشیار نمی‌شود خیلی اطلاق کرد ولی یک نوع نسیان‌های عمیق و پایداری است که صحت اطلاق ناخودآگاه و ناهشیار در بابش وجود دارد.

آیات زیادی در این زمینه وجود دارد، «وَلَقَدْ عَاهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» طه/۱۱۵، «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» الكهف/ ۵۷، «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» يس/ ۷۸، «نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» مائده/۱۳، «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» اعراف/ ۵۱، «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» توبه/ ۶۷، «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» حشر/ ۱۹، «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» المجادلة/ ۱۹ و آیاتی از این قبیل که مکرر این‌ها را ملاحظه نموده و با آن‌ها مأنوس هستید.

در زمینه‌ی این آیات که ممکن است گفته شود این‌ها به نحوی نوعی از ضمیر ناخودآگاه یا داشته‌های نهان را اثبات می‌کند، نهانی که در معرض نسیان قرار گرفته است می‌تواند به نحوی با بحث ما ارتباط داشته باشد، این طرح اجمالی قصه است، البته نوع ارتباط و حدود دلالت این‌ها بعد از مباحثی که طرح خواهیم کرد روشن می‌شود. قبل از این که ما به این آیات پردازیم و احياناً یک دسته بندی و طبقه بندی از آن داشته باشیم، یک مفهوم شناسی راجع به نسیان و این واژه داشته باشیم تا به گروه بندی و طبقه بندی آیات و بررسی مفاد آیات بیایم.

نسیان؛ مقابل تذکر

نسیان در برابر تذکر است و قبلاً وقتی که بحث ذکر و ذکر را مطرح نمودیم، به نحوی نسیان هم در آن جا مطرح شد، معمولاً هم تعبیری که در کتبی مثل کتاب العین، مصباح، مقایس و لسان العرب و ... آمده است، معمولاً این تعبیری است که بیان شد.

گاهی تعبیر شده است به ترک التحفظ، گاهی تعبیر شده است به این که مقابل ذکر است و یا ذکر است، در مقایس آمده است که لَهُ اصْلَانِ أَحَدُهُمَا الْعَفْلَةُ، یعنی نسیان تعبیر به غفلت شده است و از این قبیل تعبیری که در کتاب‌های لغت آمده است.

مفهوم اصلی نسیان

اگر ما مجموعاً بخواهیم دقت بیشتری در آن چه که در این لغت‌ها آمده است داشته باشیم باید بگوییم که مفهوم اصلی نسیان در مقابل همان ذکر است و در جایی است که علم چیزی معلوم است، اما توجه به آن وجود ندارد، همه‌ی این تعابیر هم به نحوی به همین اشاره دارند، چیزی که مجهول است نمی‌توان گفت که منسی است، چیزی که به طور کلی از ریشه مجهول است آن منسی نیست، چیزی یا مجهول است یا این که کاملاً به آن توجه وجود دارد، آن مجهول است و این هم مورد تذکر می‌گردد و در یاد موجود است، آن که بین این دو قرار گرفته است در حقیقت امر منسی و نسیان می‌شود.

تفاوت نسیان و غفلت

اما چیزی که باید در این جا توجه بیشتری به آن داشته باشیم، دو سه نکته است: یک نکته این که بین نسیان و غفلت تفاوت وجود دارد، گاهی در بعضی از کتب لغت مثل مقایسه نسیان را به معنای غفلت گرفته‌اند، ولی در بعضی از کتب هم با آن تفکیک و از آن جدا شده است.

به نظر می‌آید اگر دقتی بخواهیم داشته باشیم در این جا از لحاظ روانی ما دو پدیده داریم، یک وقت چیزی در نفس انسان موجود نیست در حالی که قبلاً موجود بوده است و الان موجود نیست، این حالت نسیان می‌شود. گاهی هم است که چیزی الان موجود است و به آن علم هم دارد ولی علم به علم ندارد که این غفلت می‌شود.

نقطه مقابل معلومات انسان

تذکر که می‌گوییم یعنی یک چیزی باید هم معلوم باشد، هم در نفس موجود باشد و علم به او باشد و هم علم به علم باشد، یعنی الان توجه هم دارد که توجه دارد. مقابل این دو حالت است، یک حالت نسیان است که الان یادش نیست و علم به او الان وجود ندارد، یک حالت غفلت است که علم به او وجود دارد ولی علم به علم وجود ندارد، این دو درجه است و باهم یک تفاوت دقیق و ظریفی دارد.

ممکن است بگوییم که کاملاً ماهیت متفاوت دارد این دو حالتی که چیزی در ذکر نیست و تذکر به آن نیست یا این که بگوییم دو درجه است:

۱. یکبار است که همین الان که شما در خودتان ملاحظه بکنید می‌بینید یک چیزهایی است که آدم اصلاً چیزی نمی‌داند، ولی یک چیزهایی است که می‌داند ولی الان فراموش کرده است و علم به آن ندارد.

۲. یک وقتی است که علم دارد، ولی علم به علم ندارد، تذکر که می‌گوییم یعنی وجود دارد و علم به علم دارد، آن هم درجه‌ی کاملش است، عدم‌التذکر هر دو حالت را شامل می‌شود، هم حالت عدم‌العلم بعدالعلم را شامل می‌شود، هم حالت عدم‌العلم بالعلم را شامل می‌شود.

معانی اصلی لغت نسیان

نسیان که می‌گوییم به نظر می‌آید که وقتی که این لغت را می‌بینیم دو سه معنا می‌تواند پیدا کند :

۱. این حالت اول مقابل غفلت.

۲. احياناً به معنای غفلت.

۳. معنای جامع آن که هر دو را شامل شود.

یعنی نسیان که می‌گوییم هم بگوییم هم آن حالتی که الان موجود نیست و این شناخت و معرفت از دست رفته است، و هم آن جایی که موجود است ولی علم به علم ندارد، هر دو را می‌تواند شامل شود.

شاید بسیاری از این استعمالات معنای سوم و مطلق باشد یعنی هر دو را شامل شود، مقابل تذکر، النسیان والتذکر، شاید هم بشود بگوییم که این‌ها إذا اجتماعاً إفتراقاً، إذا افتراقاً اجتماعاً است، اگر بگوییم نسیان و غفلت آن دو حالت را پیدا می‌کند و جدا می‌شود، نسیان در جایی است که بعد از وجود نیست، غفلت در جایی است که هست منتها علم به علم ندارد، ولی شاید مواردی هم ما داشته باشیم که حالت مشترک و عام را داشته باشد و هر دو حالت را بگیرد.

معنای خاص و عام نسیان

نتیجه‌ی این بحث در این جا این است که نسیان که به معنای ترک‌التحفظ است و مفهومی که در لغت آمده است بعید نیست به این شکل ما نتیجه بگیریم که حداقل دارای دو معنا است، یکی معنای خاص و مقابل غفلت، یکی

معنای عام که شامل هر دو حالت نسیان به معنای خاص و غفلت شود، شاید بشود این دو کاربرد را برای نسیان فرض کنیم.

یعنی در جایی هم که چیزی مورد غفلت است به آن بگوییم که در واقع منسی است، در مقایسه دارد که له اصلان، اصل اول را غفلت بیان می‌کند که بعید نیست مقصود از غفلتی که در آن جا می‌گوید غفلت به معنای عام باشد یعنی همان حالتی که الان در ذهنش نیست یا هست ولی علم به علم ندارد، آن وقت این همان معنای دوم و عام را شامل می‌شود، ولی بعضی از کلمات لغویین ظهورش در آن معنای اول است، فکر می‌کنم اگر این کلمات را مجموعاً کنار هم قرار دهیم، بشود بگوییم این دو نسیان در هر دو به کار می‌رود.

نمی‌توان به یک نتیجه‌ی واضحی رسید، برای این که قبل از این که این کتاب‌ها را ببینیم به خصوص مقایسه که کتاب نسبتاً معتبری است، گرچه خود این که حالت اجتهادی پیدا کرده است کمی در کتاب لغت خدشه ایجاد می‌کند ولی به هر حال باز به آن خیلی اعتنا می‌شود، در کتاب العین و کتب اقدم از آن کدام یک از این تعابیر آمده است، در بحث لغت مجموعه‌ای از نکات و مبانی در آن جا وجود دارد که کار شده است.

ارتباط جهل، نسیان، غفلت و ذکر

در هر حال می‌خواهیم بگوییم که تا قبل از این که دقتی کنیم و این تنوع کلمات را ببینیم، چهار مفهوم جهل، نسیان و غفلت و ذکر را از هم جدا می‌گیریم، که به ترتیب هم به این شکل پیش می‌رویم، یک وقتی یک چیزی مجهول است و اصلاً نمی‌داند، یک درجه بالاتر می‌آید و می‌بیند مجهول نیست و می‌داند منتها در حالت نسیان است، حالت بالاتر این است که مجهول و منسی نیست ولی مغفول است و علم به علم ندارد، حالت بالاتر این است که همه‌ی این‌ها کنار می‌رود، آگاهی پیدا کرده است، الان هم وجود دارد و علم به علم هم است که این ذکر می‌شود. بنابر بعضی از اصطلاحات این‌ها از هم جدا هستند، اما به نظر می‌رسد که با توجه به آن چه که در آن جا آمده است (الغفلة) که غفلت قدر متیقنش همان جایی است که علم به علم نیست، این است که حداقل یک اصطلاحی هم دارد که شامل حالت غفلت و نسیان به معنای خاص شود.

نسیان به معنای بی‌اعتنایی به شیء

بحث دیگر در مفهوم شناسی نسیان این است که گاهی هم نسیان به معنای ترک‌التحفظ در عالم معرفت و ذهن و جنبه‌ی علمی نیست، نسیان بیشتر به معنای ترک شیء و بی‌اعتنایی به شیء است و در این معنا به کار می‌رود، در

مقایسه آمده است که لهُ اصلان أحدهما والغفله و الآخر ترک، نَساغُ یعنی ترکه، رهايش کرد، می گوید او این را به فراموشی سپرد یعنی می داند و توجه هم دارد، ولی رهايش نموده و کنارش گذاشته است.

فراموشی معرفتی در انسان

ما قبل از این که در مقایسه نظر کنیم، چنین می گفتیم که این معنای مجازی است، که نسیان مفهوم معرفتی است و در حوزه‌ی شناخت و معرفت معنا دارد، حالا دو معنای خاص یا عام که قبلاً گفتیم، اما چون این فراموشی معرفتی همیشه مستلزم این است که در عمل هم آن کار را رها می کند، وقتی چیزی را فراموش کرد و در ذکر او نبود و شناخت او به آن الان تعلق ندارد، عملاً به این معنا است که با آن سر و کار ندارد و رها می شود، یعنی بازتاب‌های رها شدن در عالم معرفت یک رهایی در عالم التزام و عمل است و مجازاً همیشه می شود.

لفظی که برای معنایی وصف شده است به لوازم آن ما اطلاق کنیم و در لوازم آن استعمال کنیم، این در لغت الی ماشاالله مصداق دارد و بارها هم گفته شده است و ما هم در این جا چند بار گفتیم که یک واژه در یک معنای حقیقت است، ولی این معنا چون یک عللی دارد و معلومات و مقدماتی دارد و نتایجی دارد، گاهی مجازاً در علل و مقدمات به کار می رود، گاهی در نتایج و دستاوردها و تبعات به کار می رود، اگر ما باشیم می گفتیم که نسیان گاهی به آن معنای ترک عملی نه متروک بودن در عالم معرفت و شناخت، بلکه در ترک عملی به کار می رود و این مجاز است، چون معنای اصلی نسیان ترک التحفظ ذهنی و معرفتی است، نه عملی.

مفهوم نسیان در مقایسه

ولی در مقایسه آمده است که این هم یک اصل دیگری در نسیان است یعنی گویا این معنای حقیقی دیگری برای آن است که نمی دانیم این امر چه مقدار درست باشد چون در کتب ریشه دارتر شاید چنین چیزی نباشد ولی در هر حال به نحو حقیقت یا مجاز، غیر از آن دو معنا یک معنای هم نسیان دارد به معنای ترک عمل یعنی رها می کند، منتها اگر ما این را حقیقت بگیریم آن وقت کمی در استنتاجات مان مشکل پیدا می شود در آن جا که می خواهیم آیه را برای معنای نسیان بیان کنیم.

اگر مجاز بگیریم طبعاً ظهورش در همان معنای حقیقی می شود و این خلاف ظاهر می شود، در جایی که نسیان به خدا نسبت داده می شود، «نسوا الله فَنَسِيَهُمْ»، خدا که فراموش کرد در آن جا ما قرینه‌ی عقلی داریم، نسییه ی خدا

یعنی این که رهایشان کرد یعنی به آنها توجه نکرد، توجه یعنی در مقام لطف و رحمت و عنایت و ... است والا علم خدا که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ»، لِيَعْرِضَهُ النَّاسِيَانَ و... که اینها مسلمات است.

نسی به معنای ترک شیء

اگر در این جا نسی می‌آید حتماً به معنای تَرَكَهُ است، این از همان جاهایی است که «وَمَكْرُوا وَمَكْرًا اللَّهُ»، که «مَكْرًا اللَّهُ» خدا کمی با قبض تفاوت می‌کند به خاطر این که قرینه ای دارد، در این جا هم قطعاً باید بگوییم که «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ» یا «نَسِيَهُمْ»، نسیان‌هایی که به خدا نسبت داده می‌شود، مصداق این است.

ممکن است در جاهایی مثل «وَلَقَدْ عَاهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» طه/۱۱۵، ممکن است همین طور باشد، نسی نه این که یادش رفت و توجه نداشت، یعنی نتوانست عمل کند، یعنی آن اراده ای که بتواند پای کار بایستد نداشت، ممکن است در بعضی آیات دیگر هم به این معنا باشد.

در هر حال این سه معنایی است که در آنها نسیان به کار می‌رود و اما این که معنای اخیر معنای حقیقی است یا مجازی ما فکر می‌کنیم مجاز است گرچه ظاهر کلام مقایسه این است که این هم خود یک حقیقت است، نکته ای در این بحث حقیقت و مجاز وجود دارد که نکته‌ی مهم و اصولی است و کمتر هم مطرح شده است.